کتاب حدائق السحر
فی دقائق الشعر للخواجه
رشید الدین محمد بن محمد
عبد الجلیل العمری المعروف
برشید وطواط
باسم محمد خوارزمشاه
مجلسی ابوالمظفر

۳۴۲

موسومة بحدائق السحر

فی دقائق الشعر

نمره ۲۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما افاض علینا من نعمه المترعة الحیاض ومننه المونقة الریاض والصلوة علی خاتم انبیائه وسید اصفیائه محمد وعلی آله الابرار واصحابه الاخیار وسلم تسلیما

چنین گوید مؤلف این کتاب خواجه امام اجل رشید الدین محمد بن محمد بن عبد الجلیل العمری که روزی من بنده را خداوند ملک عالم عادل مظفر منصور علاء الدنیا والدین ابو المظفر بن محمد بن خوارزمشاه معین امیر المؤمنین اعظم الله اقتداره که در ایام دولتش عقود فضل منتظم بوده است و بنای جهل منهدم طلب فرمود و بموجب فرمان او بشتافتم و سعادت خدمت دریافتم در طرف بساط عالی که بوسه جای قیصران و سجده گاه جباران انس است استاذم کتابی در معرف بدایع شعر

مثال دیگر واسلمت مع سلیمان مثال دیگر وجنا الجنتین مثال دیگر ابنیه کیف یواری مثال دیگر فروح وریحان مثال دیگر اواوی الی رکن شدید مثال دیگر اثاقلتم الی الارض ارضیتم مثال دیگر از حدیث رسول علیه السلام الظلم ظلمات یوم القیامة مثال دیگر از قول علی علیه السلام یا صفرا اصفری ویا بیضا ابیضی و غری غیری مثال دیگر از سخن بلغا اللهم انا نعوذ بک من الطعن والطاعون مثال دیگر از نثر فصحا خلق خلق وشان شان وشیمة مشومة وخیم وخیم مثال دیگر از پارسی فلان کس کار و پیکار و پیکار ندارد مثال دیگر از شعر تازی شعر

وقائلة لم عرتک الهموم · وامرک ممتثل فی الامم

فقلت ذرینی علی غصتی · فان الهموم بقدر الهمم

مثال شعر کی از ابو العلا رومی سعد

هنیا لسادتنا هم اداة · لقاء الکرام وماء الکریم

فی مقلتی منه فاقتهم   غمام تجود بماء الغموم

مثال دیگر نصر بن الحسین گوید شعر

ان تری الدنیا اغارت   او نجوم السعد غارت

فصروف الدهر شتی   کلما جارت اجارت

مثال دیگر از شعر پارسی بیت

نوای تو ای خوب بگ نوائی   دل آورده به صبر من بی نوائی

بهی گوئی خوش و الحق راهی بین   که هرگز مباد از عشق رهائی

ز وصف سیب است شاه شعری   ز نعت گرفتست پاوی رواسی

مثال دیگر رودکی گوید بیت

اگرت بند سازد همی بدشمن   مباد بت کن و حاش ساش چه دینا

مثال دیگر عطا ملک گوید بیت

نپندی حمعنا ... عنب   کلها کلاب و لبانا لبن

الاسجاع انواع اسجاع سه است یکی را سجع متوازی خوانند و دوم مطرف سوم سجع متوازن خوانند مثال سجع متوازی سجع متوازی چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بروی و عدد و حروف و وزن متفق باشند مثالش الحدیث رسول علیه السلام اللهم اعط منفقاً خلفاً و اعط ممسکاً تلفاً و عرض این دو لفظ خلف و تلف است که در وزن و عدد و حروف روی متفق اند مثال دیگر از فصحا ابن حمص البید فی نص لو ند

مثالش از پارسی گوی باخته اسب باخته مثال سجع مطرف این صنعت چنان باشد که در آخر دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بروی متفق باشد اما بعدد و وزن و حروف مختلف مثالش از فواصل کلام خدای تعالی ما لکم لا ترجون لله وقاراً و قد خلقکم اطواراً و اما آخر آیه قرآن مجید را اسجاع نباید گفت فواصل باید گفت چنانک کتاب فصلت آیاته مثالش از بلغا حبابه بحط الرجال و یحیم الامال عرض رجال و امال است که هر دو کلمه بحرف روی دال و لام بعد از الف متفق اند و بوزن مختلف چه وزن رجال فعال است و وزن امال افعال مثالش

از شعر انوری فلان را کرم بسیار است و هنر بی‌شمار **سابع**
سوابق و این صنعت بنثر مخصوص نیست بلکه در شعر
همچنین توان کلمات آورد و آنرا شعر چنانه خوانند و این چنین باشد
که از اول قرینه تا آخر از اول دو مصراع یا آخر کلماتی آورده باشد
که هر یک نظیر خویش باشند موافق اما حروف روی مخالف
مثالش از کلام خدای عز و جل و آتیناهما الکتاب المستبین
وهدیناهما الصراط المستقیم در برابر آتیناهما هدیناهما آمده
و در برابر کتاب صراط و در برابر مستبین مستقیم و هر یک از این
کلمات نظیر خویش اند موافق است **مثالش** از سخن بلغا
ما اتسع المجال بعد التضایق ولا نفذ المراد بعد التمانع **مثالش**
از شعر ابوبکر قهستانی گوید **شعر**

فما دف الا مار جفی شرًا   وما زلت الا لحم کفی مطعمًا

مثال دیگر کس گوید **شعر**

هو الشمس قدرًا والملوک کواکب   هو البحر جودًا والکرام مذانب

مثال دیگر از شعر ابی مسعود سعد سلمان گوید **بیت**

شاهی که بخش او را دولت بود دلیل   شاهی که تیغ او را نصرت بود ضمان
احمد بی‌گمان ز یکسان نفس   و احمد مر نفس بیک گمان
و باشد که این چنان نه در دو بیت آید **مثال** دیگر هم گوید

ایکه مال خزاین گیتی   نیست با جود دست او نیسان
و آنکه کشف سرایر گردون   نیست در پیش طبع او دشوار

و این نوع در شعر مسعود سعد سلمان و در شعر من فراوان است
المقلوب و از جمله صنعتها که در نظم و نثر بدیع و غریب
دارند و سبق طبع و قدرت خاطر دلالت کند سخن مقلوب است
و معنی مقلوب باشگونه باشد و انواع او بسیار است اما درین
مختصر چهار نوع از این انواع که معروف تر است یاد کنیم
اول مقلوب بعض دوم مقلوب کل سوم مقلوب مجنح
چهارم مقلوب مستوی **بیان مقلوب بعض** و این صنعت
چنان باشد که در نظم یا در نثر دو لفظ آورده یا شعر که
میان ایشان تقدیم و تاخیر در بعضی حروف باشد نه در همه
مثالش از الفاظ مفرد نادی دقیب قریب شارع شاعر

مثالش از الفاظ پارسی شکر سرکه رشک
شکر مثالش از کلام پیغمبر علیه السلام اللهم
استر عوراتنا وآمن روعاتنا مثالش از سخن بلغا من حجر
حجر ومن نحر نحر مثالش از شعر تازی ابوفراس گوید
بعدی حبیب بوداد وعدی بی وبداد
مثال دیگر از شعر پارسی من گفتم بیت
از آن جادوانه چشم سیاه دلم جاودانه عدیل عناست
سیم مقلوب کل وآن صنعت چنان باشد که تقدیم
و تاخیر در همه حروف یک کلمه از اول تا آخر مثالش
از الفاظ مفرد تازی لیس سیل تاریخ خیرات
مثالش از الفاظ مفرد پارسی کس سک سر دس
مثالش از شعر تازی من گویم شعر
حسامک منه للاحباب فتح ورمحک منه للاعداء حتف
مثالش از شعر پارسی عنصری گوید بیت
نگارش ز آتش خواسته ساخته بچنگ اندرش لشکر آراسته

مثال دیگر علی نور بکس گوید بیت
میرک سیناست نیک چابک و برنا هرچه بگوید ظریف گوید و زیبا
هست کریم و انیس و کرم شناسی بعد بجان ناشکوه مرگ سینا
سیم مقلوب مجنح همین مقلوب کل است اما آن دو کلمه
که در آن این صنعت نگاه داشته آید یکی باول بیت باشد و یکی
بآخر بیت مثالش از شعر تازی شعر
ساق هذا الشعر حمر الحی من قلبه فاس
سار فی الهم بها هم علما جبل راس
مثالش از شعر پارسی بیت از اسرع مطواعم آنکه بطبع
سیمای بدیع همی ادبا واسرع که در اول واخر هر مصراعی
این صنعت نگاه داشته شود مثالش از شعر پارسی بیت
رای دو جاودان کس محمود آگنی دار بار نگار و عنوان همه بود
وآن صنعت مخصوص بمعطوف رجا است سیم مقلوب مستوی
وآن صنعت چنان باشد که در الفاظ مرکب اندر شعر
یک مصراع آنک سخن آید که هم راست توان خواند

دنان

وهم ازینگونه مثالش ابوات کل فی فلک ربک فکبر
مثالش از شعر تازی سابک کاس عقار بحث ربع لکل
مهمل کل مثال از شعر پارسی دایم همه مراد جام بمح
مثال از شعر تازی و این بغایت خوبست شعر
ارا هی ادمه لنل لهو وهل للمهی سدان بها نا
مثال عجم سرو ریک صعدا اسا انما دعد کرو سمع مثال
از شعر پارسی من گفتم بیت نیکا نیکا کہ
نیست نانان ابر مثال دیگر یا مسر دیمان دیدم کریان
بای منکر در دام در مسمار مثال دیگر
سوده مها سعد عسانی فعس مثال دیگر از سنطری گوید
سطر امد سحر دمان سطر دسطرم دسطرم دسطرم زسطر
انواع رد العجز علی الصدر و ان علمهای کنند و صنعتها
بسنت بر رد العجز علی الصدر است و عجز آخر بیت را گویند
و صدر اول بیت و این شعرها باسی مطابق و مصدر نیز
خواستن و این چنان باشد که دبیر یا شاعر اول بحس یا اول
مصر

بیت لفظی گوید و آخر همان باز آورد و این صنعت بر شش
نوع است مثال نوع اول از رد العجز علی الصدر و این نوع
چنان باشد که آن لفظ که در اول آورده باشد در آخر همان
لفظ باز آورد بعینه صورة و معنی بی هیچ تفاوت مثال
از شعر تازی طَلَبت لکم فلمّا طلب فنعما لهم فهم
ما نهب مثال دیگر الحیله ترک الحیله مثال دیگر از شعر
پارسی گوهر شناس داند قدر گوهر مثال دیگر از شعر
تازی سُکران سُکر هویً و سُکر مُدامةٍ
انّی یفیق فتی سکران مثال دیگر ادیبی ترکی گوید
تمنّت سُلیمی ان اموت صبابةً و اهونُ شیءٍ عندنا ما تمنّت
مثال دیگر سریع الی ابن العم یشتم عرضه ولیس الی داعی الندا بسریع
مثال دیگر از شعر پارسی غضایری گوید بیت
غضایری که فنس نه معجز بود همی اژدها کند باید عصا
و هر قصیده ایست و از اول تا آخر آن قصیده این صنعت نگاه
داشته ام و اینجا نوحد بیاوردم و هذه الابیات

بیان نوع دوم

قرار از دل من ببوخان نگار	بذان عنبرین طره بی قرار
نگار است خساره من زخوب	نه هجران نحسارهٔ آن نگار
خمارست در سر مرا بی شراب	در آن نرگس پر خمار
کنار من از پای تا شد تهی	مرا بر شد از خون دیده کنار
شمار غم او ندانم از آنک	بعمر شد عمر از حد و شمار

بیان نوع دوم از رد العجز علی الصدر

و این صنعت همچون صنعت تجنیس است الا آنکه آن لفظ که اول
گفته شده باشد آخر همان باز آورده شود بصورت اما
معنی مختلف و این صنعت بحقیقت تجنیس تام است اما
جدا آن دو لفظ متجانس یکی بصدر باشد و یکی بعجز
از آن حساب رد العجز علی الصدر شمرند و این نوع از
نوع تجنیس شریف تر است و بعکس شکل تر مثال
امیر اذا کان النعمه کالکافر مثال دیگر سایل
اللئیم یرجع و دمعه سایل مثال دیگر از فارسی داد
یافت هر که داد داد مثال دیگر از شعر اتنی سری موصلی گوید

شعر یسأل من سحبتها المنایا
یمنی من عطیتها الیسار مثال دیگر نصر بن الحسن
المرغینانی گوید شعر
ذوایب سود کالعناقید ارسلت فمن اجلها منا النفوس ذوایب
مثال دیگر از شعر تازی شعر
مشری بجمیل الصنع ذکر اطیب النشر
ونقری سیوف الهند من اشرق فی الثغر
مثال دیگر از شعر اسی علوی زینبی گوید قطعه
هوای تو نتابد بکشد نم بعالم که با کرم تو از سر شکم هوای
در آتش وآن حال حاکم بیستی کی رحم و هم وقت نیستی گرامی
جراگاه من بود شهر لبانت جرای نوال من بعین جرای
مثال دیگر ابو الفرج رونی گوید بیت
همی تو ملک داده بیاب پس از تو عدل خورده همی

بیان نوع سوم از صنعت رد العجز علی الصدر

و این صنعت آن باشد که همان لفظ بعینه صورة و معنی که در

عجز بیت خواهد آمد در حشو مصراع اول باید نه در صدر
مثالش از شعر تازی شعر انّما القبورُ فانّها ما نوسهٔ
بجوار قبرک والدیار قبور مثال دیگر از شعر پارسی
شعر لقد حاز اقسامُ الفضایل کلّها
فاسی مجیدًا فی فنون الفضایلِ مثال دیگر از شعر
پارسی بیت همه عشوه‌ها بجمش کند مرا
همه شکوه‌ها کند از بجمش مثال دیگر از شعر
اگر بتکر جنس بتی کار د سیه زان آن بجسته دست بتکر
مکر آن بحنود است کرده در وی ذا نجان من بجان آید

بیان نوع چهارم از ردّ العجز علی الصدر

این نوع مجانس است که نوع سوم اما آنک معنی آن لفظ که در آخر
باشد غیر آن باشد که در حشو مثالش از شعر تازی
بعلی کوید واذا البلابل افصحت بلغاتها
فانفِ البلابلَ باحتساء البلابل بلابل که در مصرع اولست
جمع بلبل است و بلابل که در عجز است جمع بلبله است مثالش
از شعر پارسی می کوید کرچه این داد من از فلک
خواهید تا هرچه باشد داد

بیان نوع پنجم از رد العجز علی الصدر

نوع پنجم چنانست که در اول و آخر
دو لفظ آورده شود که هر دو از یک کلمه بعینه مشتق باشد
و در اصل و معنی متفق اما در صنعت ایشان اندک مایه تفاوتی
باشد و این نوع دو قسم است یک قسم آنک یک لفظ در صدر
باشد و یک لفظ در عجز و قسم دیگر آنک یک لفظ در حشو
مصراع اول باشد و یک لفظ در عجز

بیان قسم اول

مثالش از قران اَستَغفِروا ربَّکم انّه کان غفّارًا
از شعر تازی شعر وهب عزمًا تک لما کبت
وما کان من شانها اشهی مثالش از شعر پارسی می کوید
نی هر کز مرا نبوده آنار بیان ردی مرا بی هیچ حجب

بیان قسم دوم از قران

ولقد استُهزِئ
برسلٍ من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا

به يستهزؤن مثال ديگر ويلكم لا تفتروا على الله
كذبا فيسحتكم بعذاب وقد خاب من افترى مثال ديگر
انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض وللآخرة اكبر درجات
واكبر تفضيلا مثال ديگر از حديث رسول عليه السلام
من مقت نفسه امنه الله من مقته مثال ديگر از اشعار تازی
ابو تمام گويد شعر دمن الم بها فقال سلام
لم حل عقدة صبره الالمام مثال ديگر ابو فراس گويد
وما ان شبت من كبر ولكن لقيت من الاحبة ما اشابا
مثال ديگر ابو الفتح بستی گويد شعر (و در این قطعه هر دو نوع از قسم درج است)
يا غالب الناس بعد وانه انت على التحقيق مغلوب
ثلبك اهل الفضل قد دلنى انك منقوص ومثلوب
مثال ديگر از اشعار پارسی بيت
امير اگر مرا معزول كردی سرانجام همه عمال عزلست
بتوقيع تو ايمن بودم از هول ندانستم كه توقيع تو هزلست

وعوض از این قطعه بیت اولست مثال ديگر عنصری
گويد بيت تا جهان بوده نشست كس بر باد نشاندست شكل
زلف يارم هر شبی بر باد شكل افشان بود بيان نوع
ششم از ردّ العجز على الصدر واين نوع قسم همچنانست كه
نوع پنجم الا آنكه دو لفظ در اول و آخر آورده شود كه از
يك كلمه بعينها مشتق نباشد و در اصل معنى مختلف باشد
واين نيز هم دو قسم است مثال قسم اول از قرآن
مجيد قال انى لعملكم من القالين لفظ قال كه در اول
آمده است از قول مشتق است ومعنى آن گفتن باشد وقالين
كه در آخر است از قلى مشتق است ومعنى آن دشمن داشتن
باشد مثال از اشعار تازی سری موصلی گويد شعر
ضرائب ابدعتها فى السماح فلسنا نرى لك فيها ضرابا
مثال ديگر از اشعار پارسی گويم بيت
تا مرا از عشق آن صنم شب و روز است كار بناله گشته ام چون نال

مثال قسم دوم از قران مجید وَاِذَا اَنْعَمْنَا عَلَی
الانسانِ اَعْرَضَ وَنَای بِجَانِبِهٖ وَاِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ
عَرِیضٍ مثالی دیگر فَنَادَی فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ مثال دیگر از شعر
تازی ابو فراس گوید شعر
مَغْنَاهَا الحَرایف عمر آنا اِذَا حَارَتْ مَغْنَاهَا الحِرا با
مثال دیگر شعر پارسی عنصری گوید بیت
گرت زمانه نداند نظر چو ذو شاید
تو ای خدای برحمت زمانه را نظری
بیان صنعت اتصاد آنست که ضد احسن باشد وابن صنعت
جناس که دبیر یا شاعر در نظم یا در نثر الفاظی آورند
که ضد یکدیگر باشند چون حار و بارد و نور و ظلمت
سیاه و سپید و زشت و نیم وانا خلیل ا حمد
مطابقه خوانده است مثالش از قران مجید فَاَمَّا
مَنْ اَعْطَی وَاتَّقَی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی

زنو بر بدره رو شاهی اول
از زنو کان می و فاسی اول
بند و اینده از جدا ای زو
چون
ای کاشتن نبرد دیگر عیش المالی او

وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَی وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی
در اینجا اعطا و بخل و تصدیق و تکذیب و یسر و عسر
جمع است و هر یک ازین الفاظ ضد قرین خویش است
مثال دیگر قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ
وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ
الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ
فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ
مَنْ تَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ مثال دیگر مَنْ یَهْدِی اللّٰهُ فَهُوَ
الْمُهْتَدِ وَمَنْ یُضْلِلْ فَلَا هَادِیَ لَهُ واین نوع در قرآن
مجید بسیار است و درین مختصر جمله را اورد در احتمال
نکند مثال از قول رسول علیه السلام اِنَّکُمْ لَتَقِلُّونَ
عِنْدَ الْفَزَعِ وَتَکْثُرُونَ عِنْدَ الطَّمَعِ مثال دیگر هم از رسول
رسول علیه السلام روایت کنند فلان علم انساب نیکو داند
فرمود که عِلْمٌ لَا یَنْفَعُ وَجَهْلٌ لَا یَضُرُّ مثال دیگر از
کلام امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ان اعظم الذنوب

عنده ما صغر عند صاحبه مثال دیگر از سخن حسن بصری رحمة الله علیه که او را گفتند افراط می‌کنی در ترسانیدن خلق گفت ان من خوفک حتی تبلغ الامن خیر ممن آمنک حتی تبلغ الخوف مثال دیگر از اشعار تازی شعر

وفی الحدثان نبوة الحرب بمقدار سمهدن له سمودا
فرد شعورهن السود بیضا ورد وجوههن البیض سودا

مثال دیگر متنبی گوید و این نغز و عجب است شعر

ازورهم وسواد اللیل یشفع لی وانثنی وبیاض الصبح یغری بی

مثال دیگر ابن المعتز گوید شعر

یا رب باکیة علی مضحکة ورب مولعة فی شی لذات

و آوردن چهار طبع در بیت هم از این نوع است مثال دیگر من گویم در احراس قطعه شعر

سقی لک سقیا نافعا کل بکرة	ومن نهالی لک اندی سحابها
دیار اذا ما حلها الحر ساعة	اتته الامانی بعد طول احتسابها
المسبعی بند فارقها رضها	نوایب تؤذنی الیوم عقابها

جفونی تذکی ما وقضانا بجرتی اذا الریح جاشت بحریا تابها

مثال از شعر فارسی عنصری گوید بیت

ند بداست عدل و ظلم نهان مخالف اندک و ناصح فراوان

مثال دیگر از شعر پارسی من گویم بیت

ولی با وفاق تو سابنده ای عدو با خلاف تو سوزنده نای

مثال دیگر هم من گویم بیت

از آبدار خنجر آتش نهیب تو چون باد گشت دشمن ملک تو خاکسار

مثال دیگر مسعود سعد سلمان گوید بیت

ای از زمانه راست کشته بلوی کوز
ای بخته تا سپاه بحر دارم در امر

الاعنات باب اعنات در لغت سختی فکندن باشد و این صنعت را لزوم ما لا یلزم خواند و آن چنان باشد که دبیر یا شاعر از بهر آرایش سخن با جزی تکلف کند که بر وی لازم و واجب نباشد و سخن بی آن جز درست و تمام بود چنانک در آخر اسجاع یا در آخر ابیات پیش از حرف روی یا

حرف ردف حرفی را التزام کند که اگر نکند هم زیان
ندارد و غرض او از آن سخن آراستن باشد چون با کتاب و عتاب
و قاف رقم و نقم و سقم اگر در قافیه کتاب صواب بوده
و بار قم علم بوده همچنین روا باشد اما نگاه داشتن امثال
تا و قاف سخن آراسته و رسا تر کرداند مثال از
قرآن مجید فاما الیتیم فلا تقهر و اما السایل فلا تنهر مثال
از قول پیغامبر علیه السلام بکا احاول و بکا اصاول
مثال دیگر اذا استناط السلطان تسلط الشیطان مثال
دیگر شر ما فی الرجل شح هالع و جبن خالع مثال دیگر الارواح
جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف مثال
دیگر زر غبا تزدد حبا مثال دیگر از سخن کتاب
وقعها وجهه وسیم و فصله حسیم مثال دیگر از شعر
یقولون فی البستان للعین لذة و فی الخمر و الماء الذی غیر آسن
اذا شئت ان تلقی المحاسن کلها ففی وجه من تهوی جمیع المحاسن
مثال دیگر من گویم شعر

ابیاته

عن الامام الفرد عبد الواسع من کل علم الاناء الواسع
و هو رفیع المجد دایه مجده مصروفه فوق الرفیع الناسع
هو منهل الامال اسا المنی یردونه من کل قطر شاسع
ناصر من نجمه حرد سا نه لسعاد احداث الزمان اللاسع
و انوا لعلامعری راکنا انی هست و هم شعر او در اینجا آورده
است جمله او و مر ما لا یلم است مثالش از شعر ابی سعود
از بس که بود هر دو در ایران رده سع
و ز بس که در بر هر دو رسن بحبه خوب
زنش
بر هر دو لم بحه کنا رود احسن
بحس همه روین بوذ و ساخ طرخی
مثال دیگر من گویم بیت
سهم بود در زمین کسته سیاه قدر تو بر فلک نهاده قدم
ناصح ملک تو روین طرب حاسد جد تو ندیم ندم
تضمین المزدوج و آن صنعتی چنان است که در میان شاعر
بعد از آنکه حدود اسجاع و قوافی نگاه داشته باشد و شرایط

بجای آورده دریاسای وآن باد آسای آساب دو لفظ
مزدوج با هم گرد آمده اند مثالش از کلام مجید وجئتك
من سبأ بنبأ یقین مثالش از قول پیغمبر علیه السلام
المؤمنون هینون لینون مثال دیگر المؤمن دعب لعب
مثال از سخن بلغا فلان بین علمه ومحتده الاسم ونباته
وفاق بفضله الباهر وحسبه الزاهر اقرانه درین دو قرینه
نباته واقرانه که آخر هر یک افتاده واعتماد وانتها است
وآن لفظهای مقول لا فاخر که دریاسای هر قرینه افتاده است
جم علمه الجم ومحتده الاسم وحسن فضله الباهر
وحسبه الزاهر مزدوج است ومزدوج آوردن از جهت
زیاده آرایش بود وحدود واسجاع اصلی را حاجت بدان
نیست مثالش از شعر فارسی فلان بسبب کرده وعادت
نسیده نه معروف وبخت بیکاری دولت وطاعت
دولت موصوف مثالش از شعر تازی در مرثیه صاحب
اسماعیل بن عباد گفته اند بیت

مه مَضَى الصَّاحِبُ الكَافِي وَلَمْ يَبْقَ بَعْدَهُ ۞ كَرِيمٌ يُرَوِّي الأَرْضَ فَيْضُ غَمَامِهِ
مه فَقَدْنَاهُ لَمَّا تَمَّ وَاعْتَمَّ بِالعُلَى ۞ كَذَاكَ خُسُوفُ البَدْرِ عِنْدَ تَمَامِهِ
وغرض ازین لفظ تم واعتم است ازین قطعه که مزدوج است
مثال دیگر از شعر تازی من گفته ام شعر
تعود رسم الوهب والنهب في العلی ۞ وهذان وقت اللطف والعنف دابه
فَفِي اللُّطْفِ أَرْزَاقُ العُفَاةِ هِبَاتُهُ ۞ وَفِي العُنْفِ أَعْمَارُ العُدَاةِ نِهَابُهُ
غرض ازین ابیات وهب ونهب است ولطف وعنف که مزدوج
اند مثالش از شعر فارسی فرخی گوید بیت
ماه چو جوش وطعنه بلم بشکست جد سیاه ۞ نخلهای زره برکه دور لفده
مثال دیگر هزاران حبر عمر بود روی بود بر سدن بیت
ز دیدار گون ستعار سحد ۞ زمین کشته دین وبمس بیما
غرض ازین بیتهای تازی زره وگره وحر وعر وسد وسد
است که مزدوج دریاسای آساب افتاده اند الاستعاره
معنی استعاره چیزی بعاریت خواستن است واین صنعت
چنان باشد که لفظی معنی باشد حقیقی پس دیگر شاعر

این لفظ را از آن معنی حقیقی نقل کنند و بجایگاهی دیگر
بر سبیل عاریت بکار برند و این صنعت در همه زبانها
هست و بسیار است و چون استعارت بعید نباشد
مطبوع بود سخن را از وی انواع تمام حاصل کرد
مثالش از قرآن مجید واخفض لهما جناح الذل
من الرحمة مثال دیگر واشتعل الرأس شیبا مثال دیگر
فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون
مثال دیگر از حدیث رسول علیه السلام الفتنة نائمة
لعن الله من ایقظها و مثالیست عمرو بن العاص
بن وائل السهمی را از خطبه در مدح امیر المؤمنین عمر بن
الخطاب رضی الله عنه و این فصل جمله استعارت است
و این فصل اینست **فصل** ان ابن حنتمة بعجت له
الدنیا معاها والقت الیه افلاذ کبدها والقت له محبها
واطعمته شحمها وامطرت له جودا سال منه شعابها ودلعت
فی محافلها فمص منها مصا وقص منها قصا وجانب غمرها

وشی صحصحاحها **مثال دیگر** از شعر فارسی دیگران نویسند
باید که سایه سقف بر سر او گسترانند و دامن عفو بر گناهان
مثال دیگر از شعر تازی **شعر**
ومن العجایب ان بیض سیوفنا تلد المنایا السود وهی ذکور
مثال دیگر از شعر دری گوید **شعر**
وصارف صدق تصدر عن الوغا وانحی المنایا بالاحسان الظبا
محاجنهم احدی اسس من العلی صدور العوالی او فروع المنابر
مثالش از شعر پارسی مسعود سعد گوید **بیت**

مصحف باهمی فروشد سر ... که عطا را همی بر آمد دم
احرار بوده را مصر دست ... لکن زده کمال را محکم
شد زمرد مزتهی کار جهان ... خاک بار نشد هنوز شکم

حسن المطلع از صنعت های بدیع است که جهد کند
تا اول بیت از قصیده مطبوع و مصنوع باشد و لفظی لطیف
و معنی بدیع آرد و از کلمات ثقال تنگ باشد احتراز کند
تا گوش سمع را از شنیدن آن راحت افزاید و طبع را ارد تمام

ان نشاط اما اینه مثال دیگر از شعر تازی مشتی گوید
المجد عوفی اذ عوفیت والکرم   وزال عنک الی اعدائک الالم
مثال دیگر اسعدی گوید شعر
بحمه من بنا ساالعالمین الرعد   علی من احرب بهاد لها دعد
مثال دیگر مسعود سعد سلمان گوید
بر الحسام فعهده میمون   ابدا و قول النصر کی مکتوب
و هم از خواجه امام ابو محمد حریری حکایتی کرده اند سلمه الله ولیه
کرمان دیف بشر صاحب بکنم ابن علا و در مدح او قصیده
گفت که مطلعش این بود   دع العیس تذرع ارض الفلا
الی ابن العلاء والا فلا   حدیثکم بن العلاء اسناد این بیت
سیدی سهل الله له را گفت دست از استادی قصیده بدار
بر خدمتکاری را گفت تا هزار دینار بیاورد و سهل الله له
داد اگاه گفت اگر همه استادان قصیده مجهول است هر بیت
را جایزه هزار دینار است و در تجربه بر چنین در بیابید
و حسن مطلع را در بیت ممدوح کم جهدی اثر بیست مثال

دیگر از شعر پارسی ابو الفرج رونی گوید بیت
سپهر ملک و قاعده دین و رسم داد عبد الحمید احمد عبد الصمد
وان مطلع هم ابو الفرج راست
امان شهر هفت اقلیم   شاه گیتی طغرل ابن هیثم
مثال دیگر من گویم بیت
سپاس خدای را که شاید آسمان   آمد بسر جلال خدایگان
مثال دیگر من گویم بیت
ای غنچه بوی کس تو در گوش پاتکن اغنغف
حجی فام ار کرد جبینت کینه فیروزه گون
مثال دیگر من گویم بیت
ای لب تو گوینده شراب گرفته   وعده تو عادت سراب گرفته
مثال دیگر معزی گوید بیت
ای تارم ترا زبرگ گل تارم بر بر   پرورده برخان فردوس بر بر
حسن التخلص وان صنعتی باشد که شاعر از غزل
با ابن مسعود سکر که شعر را بدان مسکرده باشد بمدح ممدوح

اند بوجهی خوب و طریقی پسندیده و در آن سلاست لفظ
و لطافت معنی نگاه دارد و متنبی بدین معنی به سخا بوده
است مثال اشعار تازی گوید **شعر**
بود عطهم والليث ساكنه هان لدى الصحارى في ملك فلو
مثال دیگر هم او گوید **شعر**
من ساس بعدها فعلتها من ابن جادر هذا السادن العربا
فاس [illegible] ثم قال المعرى لسا السرى وهو من محل اذا اسا
مثال دیگر از اشعار پارسی عنصری گوید **بیت**
ز گلستان باد خزان نقد نشد رواست باید که سرخ باشد روی خدایگان
و هم عنصری عنصر سکوت کرده و او دین معنی فارسیان را
همان بوده است که متنبی تازیان را **مثال دیگر** کمال
گوید و از صفت علم بمدح ممدوح آید و از مخلص کمالی تعاس
[illegible] اعتقاد من است که هیچ کس از عرب و عجم بدان
مخلص نکرده است و از ارکانها کمالی [illegible] است **بیت**
رخ تیره [illegible] نگونسار گشته از گیتی نوک خامه دستور کشوریم

مثال دیگر من گویم **بیت**
گفت دبیره من پیشه در حدائق بو بسان کف خدایگان [illegible]
حسن المقطع و این صنعت چنان باشد که قائل شاعر
اشعر [illegible] گوید و بلفظ فصیح و معنی ملیح ختم کند که
العهد [illegible] اشعر تسمع شود شاعر شد و اگر چنین بود
لذت آن بماند و [illegible] هرچند ناخوش بوده باشد
حلم [illegible] **مثالش** از اشعار تازی متنبی گوید **شعر**
قد [illegible] ساكنها وسوى الناس [illegible]
مثال دیگر عربی گوید **شعر**
[illegible] بقاء الدهر [illegible] وهذا دعاء للبرية شامل
مثال دیگر پارسی مسعود سعد گوید **بیت**

باد هم باغ و راغ [illegible]	بهار و خریف [illegible] خور
زلف [illegible] غم و روی [illegible]	جشنت یادام و دیده انگور
باد عیشت [illegible] موصوف	باد روزت [illegible] مذکور
از ازل دولتت را توقیع	تا ابد نعمتت را منشور

تازه فتوح خوان تو چو بهار / خوش و خرم رواح تو چو بکور(?)

و این جنس دعائی که با فلان باشد تو و فلان باذی شعرای
تازی را شعر باشد خواهد مثال در جنس کوهر بیت

مباد امید تو بی مزکه نا رد تا که محشر
نه ممدوحی جهان چنف(?) تو نه مداحی فلک چو من

مثال دیگر هم در کویم بیت

ای بو امید رکاب عز و بخدمت / دست زمانه برا رکاب کرده(?)

حسن الطلب و این صنعت چنان باشد که شاعر در شعر از
ممدوح چیزی خواهد اما بوجهی لطیف و طریقی شیرین و در
تهذیب الفاظ و معانی کوشد و شرایط تعظیم و احترام نگاه
دارد مثالش از شعر تازی متنبی کوید شعر

ابا المسک هل فی الکاس فضل اناله / فانی اغنی منذ حین و تشرب

درین بیت هر چه از خصائص حسن طلب است جمله حاصل
است هم لفظ خوب و هم معنی بکر و هم اسلوب عرب
الا آنکه در تعظیم ممدوح قاصر است مثال دیگر پارسی کوید

وفی النفس حاجات وفیک فطانة / سکوتی بیان عندها وخطاب

مثالش از شعر پارسی دیگری کوید بیت

ادب بگیر و فصاحت بگیر و شعر بگیر / نه من غریبم و شاه جهان غریب‌نواز

مثال دیگر ابوالمعالی رازی کوید بیت

نوای من همه محبوس زمانه باشد آنک / نکرد آز و گداز من هیچ نوا
چه چیز باشد از آن خوبتر که همت تو / نیکند رها نه نماید مرا(?)

مراعات النظیر و این صنعت چنان باشد که دبیر
یا شاعر در بیت چیزها جمع کند که از جنس یکدیگر باشد
چون ماه و آفتاب و تیر و کمان و گل و لاله مثالش از شعر تازی

أأخا الفوارس لو رأیت مواقفی / والخیل من تحت الفوارس تنحط
لقرأت منها ما تخط ید الوغی / والبیض تشکل والأسنة تنقط

در بیت اول مواقف حرب و خیل و فوارس جمع کرده است
و همه متناسب و نظیر یکدیگر اند و در بیت دوم قراءة و خط
و شکل و نقط و بیان و وغا و بیض و اسنه جمع کرده و این همه
نظیر یکدیگر اند و این دو بیت از حد اعجاب بیرون برده است

ودرین حد اعجاز آورده مثالش از شعرهای ابو المعالی رازی کو
از مشک همی تیر زند نکس حشمت زان که روی تو زره ساخت عنبر

مثال دیکر مس کوید بیت

جون قند قمر تو دهانم در بست یا غم توجو کوز ستم بشکست
هر تیر که از چشم جو اذام تو جست در خسته دلم جو معرو بسته نشست

درین بیت چهار بیت تشبیه مشابهست اند و چهار عضو وعرب را
وعجم را در شعری باشد که از صنعت خالی باشد اما در درجات
حسن تفاوت است **المدح الموجه** پارسی مدح موجه
دو رویه باشد وآن صنعت چنان بود که شاعر ممدوح را بصفتی
از صفات حمید بستاید وصفتی دیکر هم از صفات حمیده او
اودر آن لفظ باز ذکر کرده شود واورا بدو جهت مدحت
حاصل اید مثالش از شعر های متنبی کوید **شعر**

نَهَبتَ مِنَ الأَعمارِ ما لَو حَوَيتَهُ لَهُنِّئَتِ الدُنيا بِأَنَّكَ خالِدُ

درباره این ممدوح شجاعت وکرم کشش بعد استوده است
ودر آخر کمال ثناکی جه کفته است که دنیا را بدوام تو تمام امید و

من الذ فوق الانت منها لا ثرا

وان اغراق سخت بغایت خوبست وابو عثمان عمرو
بن الجاحظ کوید هر که اغراق درین معنی کوید همه
عالم امرؤ القیس خواهند بود جه لز نوع خوب بجای
می ارد مثال دیکر هم کوید درین معنی

واذا توهم ان تراها ناظر ترک التوهم جلدها مکلوما

مثال دیکر متنبی کوید

کفی بجسمی نحولا انی رجل لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی

مثال دیکر عباس الخیاط کوید

لمحی عسی رعنف فیه حسون علامه
فعلی جانبه الواحد لقیت الکرامة
ثم لاذا قک من صنف الی یوم القیمة
وعلی الاخر سطر نسئل الله السلامة

مثال دیکر شاعر کوید

من رای مثل حبیبی یشبه البدر ان بدا

بدخل الیوم ثم یدخل ادا فما غدا

مثال دیگر اباما انفه قبل الصبح واباموسی بعد القمه

مثال دیگر از شعر پارسی منجک گوید

بذانگهی که دو صف کرد را برانگیزذ

فراخ باذ بهذ کام اژدها قتال

بجابلی بر بانذ بجا بیارذ ز پوست روی ماد ز نوک پیکان خال

مثال دیگر استاذ عنصری گوید

گر حلقه ربایند بنیزه تو بنیزه خال از رخ زنگی بربای شب یلدا

عضایری گوید

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان

یگانه ایزد داذار بی نظیر و همال

وگرنه هر دو ببخشیذی بروز عطا

امیذ بنده نماندی بایزد متعال

مثال دیگر امیر علی اسدی گوید

ازان خم سر دو زلف عنبر بویت

آزرده

آزرده همی شوذ گل خوذرویت

زانگشت نمای هر کسی در کویت

ترسم که نشان نماند اندر رویت

انواع الجمع والتفریق

این فصل شش قسم است جمع تنها: تفریق تنها: تقسیم تنها جمع با تفریق: جمع با تقسیم: جمع با تفریق و تقسیم: الجمع: این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز یا زیادت را در یک صفت جمع کند و این صفت را جمع جامع خواند و این صفت جامع روا بوذ که مظهر بوذ و روا بوذ که مضمر بوذ مثال از شعر پارسی

شاعر گوید:

فاحوالی و صدغك واللیالی ظلام فی ظلام فی ظلام

درین بیت شاعر احوال خویش را و زلف معشوق

را و جمع کرده است در صفت ظلام و ظلام جامع
است و مظهر مثال دیکر قمری کوید از شعر پارسی
اسمان بر تو عاشقست چو من لاجرم منحنی مثل من شد زار
درین بیت شاعر اسمان را و خویشتن را بواسطه
عشق در صفت زاری جمع کرده است و زاری
جامع است و مظهر مثال دیکر هم قمری کوید
ماه کامی چو روی یار منست
گه چون کوژ پشت و زرد و نزار
در مصراع اول این بیت شاعر جمع کرده است
میان ماه و روی معشوق در صفت نکویی و
نیکویی جامع است و مضمر است زیرا که ذکر
او بصریح نکرده و در مصراع دوم جمع کرده است
میان ماه و میان خویشتن در کوژپشتی و زردی
و نزاری و این اوصاف جامع اند و مظهر
تفریق بینهما این صنعت چنان باشد که شاعر

در بیت

در بیت میان دو چیز جدایی افکند با انکه جمع کرده
باشد مثالش از شعر تازی من کوید
ما نوال الغمام وقت ربیع کنوال الامیر یوم سخاء
فنوال الامیر بدرة عین و نوال الغمام قطرة ماء
هم از اول بیت جدایی افکندم میان عطاء ابر
و میان عطاء ممدوح و باز این جدایی را شرح داده
ام مثالش از شعر پارسی خسروی کوید
ابر چون تو کیست نیسانی نه که بارد ابر نیسان آب
او نثر هم از اول بیت جدایی افکند میان ابر و ممدوح
پس شرح داده است تقسیم بینهما این
صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز یا بیشتر
در بیت نخستین یاد کند و پس از این بحسب هر یک
قاعده نگاه دارد مثالش از شعر تازی ادیب ترک کوید
در دو کس یکی بغایت پست و یکی بلند
ادیبان فی بلخ لا ما کلان اذا صحبا المرء غیر الکبد

فهذا طویل کظل القناة وهذا قصیر کظل الوتد
مثال او از شعر پارسی شاعر گوید
رخان و عارض و زلفین لب تر دلبر یکی گلست و دوم سوسن و سیم عنبر
رخان و عارض و زلفین لب تر کشمیر یکی چو ماه و دوم خور کلاه و سیم حجر
ولی صنعت از اول قصیده تا آخر قصیده نگاه می دارد
و شعرای پارسی این صنعت را مستعمل دارند و معتبر
شمرند و این را تقسیم محفوظ خوانند

الجمع مع التفریق

این صنعت چنان باشد که شاعر دو چیز را جمع کند در تشبیه
یک چیز باز میان ایشان جدایی افکند در وصف متغایر
مثال از شعر تازی گویم
فوجهک کالنار فی ضوئها   وقلبی کالنار فی حرها
درین بیت جمع کرده ام میان روی معشوق و دل خویش
تشبیه ایشان باز تفریق کرده ام در روشنایی و سوزانی
مثالش از شعر پارسی شاعر گوید

من

من و تو هر دو از گل روز دم   جز از رنگم و تو از بویی
درین بیت جمع کرده است میان خود و معشوق خود
از گل روز و تفریق کرده است به رنگ و بوی

۱ الجمع مع التقسیم

این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت اول چیزها
را به یک معنی جمع کند پس قسمت کند مثال از شعر تازی متنبی گوید
حتی اقام علی ارباض خرشنة تشقى به الروم والصلبان والبيع
للسبي ما نكحوا والقتل ما ولدوا والنهب ما جمعوا والنار ما زرعوا
در بیت اول جمع کرد رنج اعدا و هرج در وی است
علی الاجمال در معنی متفاوت آنگه در بیت دوم تقسیم
کرد که شقاء هر چیزی را از آن جمله چگونه است
مثال شعر پارسی عنصری گوید
دو چیز را هر کاش همی دو چیز دهد
علوم را درجات و نجوم را احکام
درین بیت حرکات ممدوح جمع کرده است مانند دو چیز

دردادن مطلق پس قسمت کردست داذ بها را

الجمع والتفریق والتقسیم معًا

جمع این هر سه حال بس مشکلست من هیچ نظم ندیدم
که این هر سه حال را جامع بوذ مگر دو بیت پارسی واست
انک ترا بند کرد بندت را نیز

بندی کردست نه پدید چه پنهان
بند تو ازاهرست و بند من ازغم بند تو بر پای و بند بندت بر جان
درین دو بیت نخست جمع کردست میان معشوق و میان
خویش بند کرده شد پاران بند کرده شدست را تفریق
کردست به سه ای و بهایی باز در بیت دوم تقسیم
کردست که هر بند حکم نه است و کجاست

التقسیم الجلی والخفی

این صنعت چنان بوذ که شاعر لفظی بگوید مبهم چنانک به تفسیر
حاجت بوذ پس بوقت تفسیر کردن همان لفظ باز آورد
و تفسیر کند مثالش شعر پارسی من گویم

یحیی و بود ی بحداه و صارمه یحیی العفاة و یودی کل من جحدا
یحیی و یودی لادر ساول است دو لفظ مبهم است و در مصراع
دوم هر دو لفظ با اعاده کرده امذ و تفسیر کرده شد
و این صنعت را تفسیر ظاهر نیز گویند مثال از شعر
پارسی عنصری گوید لشکر بادکار با ببندند با کشایند
باستانند یا دهند با جهان بر پای باشد شاه را لشکر بادکار
انج بستانند ولایت وانج بدهند خواسته
وانج ببندذ پای دشمن وانج بگشاید حصار
و تفسیر خفی چنان باشد که این لفظ مبهم را که بتفسیر
محتاج باشد بوقت تفسیر کردن باز آورده شوذ
و بو سیذ گذاشته ایذ مثال عنصری گوید
همه فام لب و رخسار مرد دل چنان جوی و بسیج نبرد
همی نوختند و همی تاختند و همی سوختند و همی ساختند

مثال دیگر من گویم

چنانک مست بکاری جو تو دگر نبوذ چو من صبور و چو من زاد و او برنای

تراو من ربی و خواجه را کسی بجهان بجز و صبر و سخاوت ندید همتای

المتزلزل این صنعت چنان باشد که دبیر یا شاعر
در نظم یا در نثر لفظی آرد که اگر آن لفظ یک حرف یا
اعراب بگرداند سخن از مدح بهجو باز گردد مثالش
لرسها دی الله معذب الکفار ومحرقهم بالنار
اگر درین سخن حرکت ذال معذب و را محرق بکسر گویی عین
اسلامست و اگر حاشا بفتح گویی محض کفر گردد
والعیاذ بالله و مثالش از شعر پارسی ملک پیوسته
درکارزارست اگر را کارزار بسکون گویی وصف
شجاعت کرده و اگر بکسر گویی وصف حال بد کرده
مثال من گویم از پارسی ⁂ ⁂ ⁂

رسول الله کذبه الاعادی و ویل یومئذ للمکذب

درین بیت اگر ذال مکذب را بکسر گویی مدح رسول
باشد و اگر بفتح گویی والعیاذ بالله ذم بود
مثالش از شعر پارسی من گویم

سخن

سخن هر سری را کند تاج دار سخن هر سری را کند تاج دار

درین مصراع جیم تاج اگر بسکون گویی مدح سخن باشد
و اگر بکسر گویی ذم سخن کرده **المردف**
فرقست میان ردف و ردیف ردف الفی یا واوی
یا یایی یا کاف یا مانند این باشد که پیش از حروف روی
آید چون یار و یاد و بود و سور و نفیر و اسیر و دانش
این تعلق بعلم قافیت دارد و ردیف کلمه یا بیشتر
باشد که بعد از حرف روی آید در شعر پارسی و این
شعر را اهل صناعت مردف خوانند و شعرای عرب
را ردیف نیست مگر کسی از محدثان تکلف بگوید
مرخوارزم محمود عمر الزمخشری را رحمة الله علیه
قطعه دیدم پارسی در مدح خوارزمشاه اتسز عصره
و لغت معروف او را ردیف کرده بود برسوال عجم
و مطلع قصیده اینست ⁂ ⁂ ⁂

الفضل حصله علا الدوله والمجد اسمه علا الدوله

مثالش از شعر پارسی بن گویم

نظام حال زمانه قوام کار جهان
تمام گشت با قبال شهریار جهان

مثال دیگر هم بن گویم

مرا بهار عیش مهیا کند همی اسباب شد نشاط مهیا کند همی

و بیشتر اشعار عجم مردف است و قول طبع شاعر
وسطا و در سخن پارسی ردیف خوب ظاهر
کردد ولیکن کلمهٔ ردیف را بعضی از اهل این
صناعت حاجب خوانند و شعر مردف را نیز
محجوب خوانند و بعضی گفته اند که حاجب آن کلمه
باشد که پیش از قافیه در هر بیت بیاید چنانک قافیه
پس از ردیف مثال امیر معزی گوید

ای شاه زمین بر آسمان داری تخت
سست است عدو تا تو کمان داری سخت
حمله سبک آری و گران داری رخت

پیری

پیری تو بداش و جوان داری بخت

لفظ داری حاجب است و در هر مصراع بار آمده
است و لفظ تخت و سخت و رخت و بخت قوافی اند و این
دو بیت محجوب خوانند بقول این جماعت

الاستدراک این صنعت چنان باشد که شاعر
بیت را آغاز نهد با لفاظی که مردم پندارند که
هجو است پس استدراک و بمدح باز آید مثال

لا تقل بشرى ولکن بشریان عزة الداعي و يوم المهرجان

مثال از شعر پارسی

اثر نخواهم کی بماند بجهان میر خواهم که بماند بجهان در اثر

مثال دیگر

محمی دمانا ذ و نخواهم که بماند
در رخ که او رخ بشمس نتواند

و نزدیک من است که اگر شاعر این طریق سپرد و این
اسلوب بکار بدارد بهتر باشد که با ستدراک کند

ویمدح باذا اند عیش ممدوح بغالی بزنا خوش کرده
باشد و لذت سخن برده **الکلام الجامع**
این چنان باشد که شاعر ابیات خویش را بر موعظت
وحکمت وشکایت روزگار بگذارد مثالش متنبی گوید

والظلم فی خلق النفوس فان تجد
ذا عفة فلعلة لا یظلم
ومن البلیة عذل من لا یرعوی
عن جهله وخطاب من لا یفهم

مثال دیگر هم او گوید

لولا المشقة ساد الناس کلهم الجود یفقر والاقدام قتال
اما الغنی من ترک القبیح به من اکثر الناس احسان واجمال

مثال دیگر هم او گوید

ومن نکد الدنیا علی الحر ان یری عدوا له ما من صداقته بد
ومسمی را درین باب ید بیضا بوده وطریقه رهوا

من

من الناس من یطیع المزید علی الغنی ویحرم ما دون الغنی فاحل شکر
کما الحمد واو بعم زیاده وصنویق بسم الله فی الفا الوصلی
مثال ادیب ترک گوید

اذا ما رمت طیب العیش فانظر الی من بات اسوأ منک حالا
واخفض رتبة واذل قدرا وانکد عیشة واقل مالا

مثال از شعر پارسی ابو نصر شادی گوید

به عقل و خرد هیچ ستم نتوان کرد به خیره دل خویش دژم نتوان کرد
قانع بنشین وانچه داری بپسند کار از روی وبندگی بهم بیش نتوان کرد

مثال دیگر کمال گوید

ز بس سبزی کشن روزگار با من کرد
سیاه عارضم من دیگر روزگار گرفت
سوار بود جوانی سباب کرد و برفت
ز گرد مرکب او عارضم غبار گرفت

مثال دیگر مسعود سعد گوید

تبارک الله ازین گردش زمانه که تا منم رندلر بودم را خانه

چو شانه شاخ زشاخ حکرم شد از کر حرت

که موی دیدم شاخی سپید در شانه

و بیشتر اشعار مسعود بن سعد کلام جامع است خاصه انچ

در حسب حال خود گوید و هیچ کس از شعراء عجم نکرد او رسیدند

و در دین شیوه نه در حسن معانی و نه در لطف الفاظ

الابداع این صنعت را ارباب شعر چنین بیان

کرده اند که معانی بدیع باشد بالفاظ خوب نظم

داده ولیز یکلف و تعسف نگاه داشته و من هیچ

گویم که این از جملهٔ صنعتها ست بلکه خود سخن

فضلا و عقلا در نظم و نثر چنین باید و هر چه برین

گونه نباشد سخن عوام باشد و انجمن را نشاید

اما مثالی چند از انچه قدما در کتب خویش آورده اند

اینجا بیارم مثال متنبی گوید در جمع میان مدح کافور

و مدح سیف الدوله و بغایت خوبست

فراق ومن فارقت غیر مذمم   وام ومن اممت خیر میمم

مثال

مثال دیگر همی گوید

سر حل حیث تحله النوار   واراد فیک مرادک المقدار

واذا ارتحلت فشیعتک سلامه   حیث اتجهت ودیمه مدرار

مثال از شعر پارسی رودکی گوید

همی نکسی با ادمی نامد بجای   همی بر اذی یا ادمی نامد بغیر

مثال منطقی گوید

بنده دستم که بروز فراق   ازمیمنت یار دلم بود دست

مثال عنصری گوید

توان شاهی که اندر شرق و در غرب

جهود و گبر و ترسا و مسلمان

همی گویند در تسبیح و تهلیل

الهی عاقبت محمود گردان

التعجب این صنعت چنان باشد کی شاعر در

بیت از چیزی شگفتی نماید مثال ادیب ترک گوید

ایا شمعا نصب بلا انطفا   ویا بدرا الوح بلا محاق

فان البدر ما معنی استفاضی وانت الشمع ما سبب احتراق

مثالش از شعر پارسی عنصری گوید

نیستی دیوانه بر آتش چراغلتی همی

نیستی پروانه گرد شمع چون جولان کنی

مثال دیگر من گویم

من چرا دادم نگوئی آب در دیده مقیم

گر تو داری جاه دایم در رکاب ای پسر

حسن التعلیل این صنعت چنان باشد که شاعر

در سبب دو صفت یاد دیگر علت دیگری و غرض او خود

یاد کردن این دو صفت بود اما بدین اسلوب یاد

کند آن دو صفت را تا زیباتر و بدیع‌تر افتد

مثالش از شعر پارسی فخر خوارزمی گوید

فان غادر الغدران فی صحن وجنتی

فلا عز و منه لم یزل وابلا یهمی

بر رخساره خویش اثبات کرده است شعرها برای علت

کی

کی ممدوح ابر بارنده بود است و ابر بارنده علی وجود

شعر بود مثال دیگر عنصری گوید

ز هر آنک همی گوید ابر نیسانی همی خندد بر لاله و گلزار

در بهشت گوییست ابر را بی سببی علت خندیدن لاله و گل

ساختست و از اسلوب سخت پسندیده و مستعمل است

در تازی و پارسی و در همه لغت بکار برند

بیان الفاظی که در زبان اهل این صنعتها افتاده

است و این مصطلحات ایشان که گذشته بیرون از آن

جمله که یاد کرده آمد مدح و مدیح و مدحت آفرین را

خوانند و هجو و هجا نفرین را التشبیب تشبیب

صفت حال معشوق و صفت حال خویش در عشق او گفتن

باشد و این را نسیب و غزل نیز خوانند اما مشهور

و مستعمل در میان مردمان آنست که صفت هر چیز

که کنند در سر شعر و هر حال که شرح دهند الا

مدح ممدوح آن را نسیب خوانند المصرع

و مثالش از شعر پارسی عنصری

صناعت

بیتی را گویند که هر دو مصراع قافیه نگاه داشته باشد
چنانک ابیات سرها قصاید باشد **الخفی** دو
بیتی را که خوانند که مصراع سیم او را قافیه نباشد
الترجیع بادبیتی کردانیدن نغمه باشد اما شعرا
ترجیع شعری را خوانند که خانه خانه بگویند هر
خانه پنج بیت یا زیاده یا ده بیت و قافیه هر خانه
مخالف یکدیگر و هر خانه که تمام شود یک بیت (قافیت خانه)
یگانه را بیارند تا بدانند که بخانه دیگر شوند و آن بیت
یگانه را ترجیع خوانند و قطبند گویند و این بیت یگانه
بر سه نوع است یا یک بیت بود بعینه که در آخر
هر خانه آن باز آورند معانی با بیتها مختلف بود و هر یک
را قافیه دیگر با بیتها آن بود هر یک قافیه بعد از این (خاص)
ابیات خانه ترجیع چنانک اگر ان ابیات یگانه را
جمع کنند خانه دیگر کردد **عکس** بادبیتی عکس بازگونه
کردن باشد و شعرا عکس مثل این بیت را خوانند که

مثال

نبت دار مناسب **ارتجال** ارتجال شعر یا خطبه یا نامه
بی اندیشه انشا کردن باشد و این را بدیهه
نیز خوانند **رویت و فکرت** اندیشه باشد گویند
فلان کس شعر بر رویت گوید نه بر بدیهه یعنی باندیشه
(وزن) گویند نه بشتاب **جزالت** تمام شدن و قوی باشد
و شعرا شعر جزل شعری را خوانند که الفاظ او قوی
و محکم بود **سلاست** نرم شدن و منقاد شدن
باشد و سلس و شعرا شعری را سلس خوانند که روان
و مطبوع بود و گفته اند که آفت جزالت تعسف است
(آلت) و آفت سلاست رکاکت بود **سهل ممتنع** شعری
بود که آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت
و در تازی امیر ابو فراس و بحتری را از این جنس بسیار
بود و در پارسی فرخی را و من بر لفظ فرخی این کتاب
تمام کردم همیشه روزگار پادشاه اسلام فرخ
و همایون باد و از نوایب و مصائب مصون

٥٦

...رسول محمد وآله الطاهرين والحمد لله

على جزيل نواله والصلوة على محمد

وآله فرغ من تحرير

هذا الكتاب اضعف

عباد الله واقل خلق الله

ابن ... محمد ... حامد

... عاشر رمضان

سنة ... ١٣...

دل دو ... غم ... ناز داشت

بر جان ز ... زلف ... حلقهٔ ... بر ناز داشت

... آب ... ساخته بود